

سپهسالار و رساله او در مناقب خداوندگار

محمدعلی موحد*

چکیده

مقاله پیش رو، حاوی نکاتی پیرامون فریدون بن احمد اسفہسالار (سپهسالار) و رساله مشهور او پیرامون زندگی و شرح احوال مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. سپهسالار تنها شرح حال نویسی است که به گفته خود چهل سال سر بر آستان مولانا داشته است و از میان معاصران تنها او به شرح و تقریر روی داده‌های زندگی مولانا اقدام کرده است.

این مقاله ضمن معرفی صاحب رساله و ریشه‌یابی در وجوه تسمیه لقب «سپهسالار» و نیز لقب دیگر او «چلبی» و بازجست شواهدی در اشعار ترکی و فارسی به معرفی مختص مندرجات رساله سپهسالار می‌پردازد.

کلید واژه

رساله سپهسالار - فریدون بن احمد اسفہسالار - مثنوی ولدی (ابتدائنامه) - مولانا جلال‌الدین محمد بلخی - چلبی.

* پژوهش‌گر نامی در عرصه شمس‌پژوهی و مولاناشناسی.

از مولانا دو زندگی‌نامه دست اول و هم‌زمان در اختیار داریم. دست اول به این معنی که نویسندگان آن‌ها هر دو مولانا را در حال حیات درک کرده و مدتی ملازم خدمت او بوده‌اند. یکی از آن زندگی‌نامه‌ها به نظم است و دیگری به نثر. آن اثر منظوم از سلطان ولد پسر مولانا است که تقریباً در ۶۲۲ هـ متولد شده و بنابراین در ۶۷۲ هـ که مولانا وفات یافت، پنجاه سالی داشته است. او در ۶۴۳ هـ که شمس تبریزی به سر وقت مولانا رفت و آن تحول عظیم در زندگی مولانا پدید آمد - جوانی بیست و یک ساله بود. پس از آن هم که شمس بر اثر جنجال مریدان مولانا، قونیه را ترک کرد و به شام رفت، مولانا همین فرزند را بدنبال او فرستاد تا او را به قونیه بازآورد. سلطان ولد کتاب خود را - که به نام مثنوی ولدی یا ابتدنامه شناخته می‌شود - در ربیع‌الاول سال ۶۹۰ آغاز کرد و در آن تاریخ به مرز هفتاد سالگی نزدیک می‌شد.

کتاب او از دو بخش تاریخی و تعلیمی ترکیب یافته اما این دو بخش از هم جدا نیست، درهم‌تنیده و به هم بافته است. در بخش تاریخی از احوال سلطان‌العلماء، پدر مولانا و برهان‌الدین محقق، لالای مولانا و شمس تبریزی و صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی سخن می‌رود و این همه البته حول محور مولانا و احوال او دوران دارد. کتاب سپه‌سالار هم که به نام «رساله در مناقب خداوندگار» شناخته می‌شود نظیره منتور ابتدنامه سلطان ولد است. مؤلف رساله، خود را «فریدون بن احمد اسفہسالار» معرفی می‌کند و مدعی است که مدت چهل سال سر بر آستان مولانا داشته و در حضرت او «شب را به روز و روز را به شب» برآورده است. از این قرار وی باید در ۶۷۲، که سال فوت مولانا است، دست کم پنجاه یا شصت سال داشته باشد. ظاهر امر این است که هم سن و سال سلطان‌ولد یا هفت هشت سالی بزرگ‌تر از او بوده است. قبر سپه‌سالار در آرام‌گاه مولانا محاذی قبر سلطان‌العلماء است. گویا وی پس از درگذشت حسام‌الدین چلبی، و در اوایل خلافت سلطان ولد، زندگی را بدرود گفته باشد. پس نوشته او هم قاعدتاً نباید از همان محدوده زمانی فراتر رود. اما رساله موجود از درگذشت سلطان ولد در سال ۷۱۲ و از درگذشت چلبی عارف در ۷۱۹ یاد می‌کند و از شمس‌الدین عابد، جانشین چلبی عارف، به عنوان «شیخ و امامت وقت» سخن می‌گوید و از همین رو اهل تحقیق گفته‌اند که قسمت اخیر رساله مطالبی الحاقی است که پسر سپه‌سالار یا کسی دیگر بعد از مؤلف بر آن افزوده است.

در جای‌جای رساله، تکه‌هایی از *ابتدنامه* سلطان‌ولد (مجموعاً بالغ بر هشتاد بیت) نقل شده است؛ یعنی ظاهر امر چنین می‌نماید که رساله پس از ابتدنامه، تألیف یافته است، اما از فحوای کلام سپه‌سالار در ابتدای رساله چنان بر می‌آید که پیش از او



کسی دیگر در این باب چیزی ننوشته بود. او می‌گوید رساله را برحسب درخواست و التماس شخصی از اصحاب مولانا «که در رازها محرم و در نیازها هم‌دم بود» تألیف کرده است. سپهسالار از این شخص نام نمی‌برد، اما از قول او می‌آورد که گفت:

«نزدیک شد که تمامت پیران و عزیزانی که جمال زیبای آن حضرت (مولانا) را مشاهده کرده‌اند بکلی روی در پرده غیب کشند و آثار و کرامات و اخباری که به عین‌الیقین مشاهده کرده‌اند قید ناکرده و به رسایل نپرداخته عالمی را محروم گذارند». آن چه از این عبارتها در ذهن خواننده نقش می‌بندد آن است که احوال مولانا را کسی تا آن زمان بقلم نیاورده بود. بنابراین از سپهسالار می‌خواستند تا خلأ موجود را پر کند. پس چگونه است که در جای‌جای رساله، اشعاری از ابتدانا مه آورده‌اند؟ پیش‌تر اشاره کردیم که رساله سپهسالار پس از فوت مؤلف در معرض دست‌کاری بوده و مطالبی بر آن الحاق شده است.

در این صورت دور نیست ابیاتی هم که از *ابتدانا مه* در بخش اصلی رساله وارد شده، حاصل این دست‌کاری بعد از فوت مؤلف بوده باشد و از این قرار می‌توان گفت که *ابتدانا مه* از روی رساله سپهسالار تنظیم یافته و نه بالعکس؛ و دلیل دیگر بر این امر - علاوه بر قول سپهسالار که در مقدمه رساله نقل کردیم - تعارضات و اختلافاتی است که در مضمون برخی روایت‌ها در میان دو اثر موجود است. گمان ما بر آن است که اگر *ابتدانا مه* مقدم بر رساله می‌بود، مؤلف رساله بخود حق نمی‌داد که برخلاف گفته‌های سلطان ولد چیزی بیاورد و حال آن که چنین تقیدی از جانب سلطان ولد نبوده و او خود را مجاز و مختار می‌دانسته است که به مصلحت‌دید خود در روایت سپهسالار تصرف کند.

افلاکی مؤلف *مناقب العارفین* - که کتاب خود را در ۷۱۸ یعنی تقریباً ۴۶ سال پس از رحلت مولانا آغاز کرده است - در جایی از «قدوة الاصحاح چلبی جلال‌الدین المعروف به ابن اسفہسالار رحمه‌الله» یاد می‌کند که «از عرفای اصحاب و امیرزاده شهر بود». هم‌چنین در *مناقب العارفین افلاکی* حکایتی از «رئیس الاصحاح چلبی جلال‌الدین المعروف به ابن اسفہسالار» و حکایتی دیگر از «ملک الاصحاح چلبی جلال‌الدین ولد اسفہسالار» داریم که چون بیمار شد «همه اصحاب و اکابر شهر» به عیادت او رفتند. چلبی جلال‌الدین فریدون المشتہر بعارف نوه مولانا هم به عیادت «آن بزرگ دین» رفت. شک نیست که مراد از چلبی جلال‌الدین فریدون المعروف به ابن اسفہسالار یا ولد اسفہسالار در هر سه حکایت افلاکی همان «فریدون بن احمد اسفہسالار» نویسنده رساله در مناقب خداوندگار است. در متن رساله سپهسالار هم در ضمن حکایت‌ها

چهار بار از «جلال‌الدین فریدون» یاد می‌شود. یک بار هم در آخر رساله در میان «خلفا و اصحاب و رؤسای مریدان» که «در حال حیات خداوندگار... از اهل صحبت بودند و قربت تمام داشتند» از چلبی جلال‌الدین فریدون نام برده می‌شود. القابی چون «چلبی»، «بزرگ دین»، «قدوة الاصحاب»، «ملک الاصحاب» و «رئیس الاصحاب» که در روایت‌های افلاکی آمده معرفت مقام و منزلت این شخص در جمع اصحاب مولانا و مؤید ادعای خود او از سابقه دیرین در خدمت خداوندگار است.

سپهسالار

لقب سپهسالار نیز حکایت از آن دارد که دست کم پدر یا نیای او از وابستگان دستگاه سلجوقیان روم بوده و منصبی دیوانی داشته است، اما این منصب سپهسالاری در کجای سلسله مراتب مناصب دیوانی آن عصر بوده و دقیقاً چه وظایفی بر عهده داشته اطلاع روشنی در دست نیست. آن چه از دستورات‌الکاتب محمدبن هندوشاه نخجوانی برمی‌آید آن است که منصب سپهسالاری در آن عهد - برخلاف معنایی که از ظاهر آن به ذهن متبادر می‌شود و برخلاف آن چه از متون قدیم‌تر مانند تاریخ بیهقی و غیره^۱ مستفاد می‌گردد - یک منصب نظامی یا صرفاً نظامی نبوده و دارنده آن منصب، سروکاری زیاد با سپاه و سپاهی‌گری نداشته است. نخجوانی به دستور خواجه‌غیاث‌الدین پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله دست به تألیف کتاب خود زده و آن را به سلطان اویس تقدیم کرده است و بنابراین نوشته او را نمایان‌گر وضع دواوین حکومتی و سلسله مراتب اجتماعی در نواحی آذربایجان و بلاد روم در عصر تألیف رساله (اواخر قرن هفتم هجری) می‌توان دانست. نخجوانی اسفہسالاران را در شمار علما و مفتیان و مفسران و اطبا و ادمه و منجمان و شعرا و مهندسان و ابطال و شجاعان جزو «اشراف الناس» آورده و در شرح وظایف اسفہسالار پایتخت گفته است که وی باید «از کیفیت احوال عموم خلایق باخبر باشد و چون رفع قضاوت‌ها با دیوان بزرگ کنند، او واسطه باشد، برقانون عدل رفتار کند و سپهسالاران ولایات را او تعیین کند و هم‌چنین محافظان دروازه‌ها را». از این قرار اسفہسالاران در آن عصر و زمان نوعاً وظایفی مدنی برعهده داشته‌اند و برخلاف آن چه از ظاهر عنوان برمی‌آید، در زمره اصحاب سیف بشمار نمی‌آمده‌اند.

چلبی

در هر حال لقب دیگر مؤلف رساله یعنی چلبی هم در خور تأمل و دقت است. لفظ چلبی از همان دوران مولانا در بلادالروم متداول شده است. اقطاب مولانا بعد از



سلطان ولد ملقب به «چلبی» بوده و خانواده آنان به عنوان «چلبی‌زادگان» شهرت یافته‌اند. در خارج از خاندان مولانا نیز افرادی از اشراف و فضلا با لقب چلبی شناخته شده‌اند، ولی در زمان خود مولانا، این لقب بیش‌تر توأم با نام حسام‌الدین است که اولین خلیفه پس از رحلت مولانا بود، چنان‌که در بحث از دوران مولانا هرگاه کلمه چلبی گفته می‌شود، مراد حسام‌الدین است مگر آن‌که قرینه‌ای در میان باشد و معلوم بکند که گوینده کسی دیگر جز حسام‌الدین را در نظر داشته است.

این که اصل این کلمه چیست و از کجا آمده است، کاملاً روشن نیست. برخی آن را از ریشه جَلَب عربی دانسته‌اند که یکی از معانی آن ایضاح و روشن‌گری است و گویا در نوشته‌های عهد ممالیک مصر، جَلَب به معنی کاتب و دبیر استعمال شده است. برخی دیگر گفته‌اند که آن از ریشه ظَلَب یا صَلَب گُردی به معنی اصیل‌زاده است و اصطلاحاً به خنیاگران و شاعران دوره گرد اطلاق می‌شود. این هر دو قول در وجه اشتقاق چلبی ضعیف است. اما قول سوم از اسمیرنف^۳ است که این واژه را از اصل یونانی به معنی سخن‌ور و نطّاق می‌داند و قول چهارم نظر فوی^۴ و عده‌ای دیگر از خاورشناسان است که آن را از اصل ترکی چَلَب به معنی خداوند و آفریدگار می‌دانند و ظاهراً یکی از دو قول اخیر را باید معتبر دانست.

گزارشی نیز هست از ناحیه بولو در اناتولی که برخی اقوام ساکن در آن ناحیه چلپ می‌گویند و آتش قصد می‌کنند. تلقی تابو از آتش به نظر محققین نشان از سوابق دیرین آتش‌پرستی در میان آنان است و شاید این نکته قرینه‌ای باشد در تأیید قول کسانی که واژه چلپ را با واژه چلیپای فارسی و معادل عربی آن صلیب از یک ریشه می‌دانند.^۵

کهن‌ترین اظهار نظر درباره این لغت به صورت فتوایی است از ابوالسعود^۶ که خاورشناسی ایتالیایی به نام اتوره رُسی^۷ نسخه آن را از کتاب‌خانه واتیکان بدست آورده و بچاپ رسانیده است. ابوالسعود می‌گوید: «اعلم ان لفظ چلب بالتحریک اسم من اسماء الرحمن فی لغة التركمان فاذا ازیدت فی آخره یاء النسبه یراد به العالم بحدود شرع النبوی... اذ هو منسوب الی چلب و یقال چلبی مثل ربّی و ربّانی فیقال چلبی لکل من اتصف بصفة العلم و الکمال و الصلاح فی الاعمال...»

ظاهراً سؤالی از ابوالسعود شده که آیا لقب چلبی اختصاص به علما و مشایخ دارد یا درباره هر کس از اعیان و اشراف می‌توان آن را بکار برد. ابوالسعود می‌گوید استعمال این لقب در مورد کسانی که از فضل و دانش بی‌بهره‌اند خطاست و کسی را به صرف

این‌که از نسل علما و مشایخ است یا پول و ثروت دارد نمی‌توان چلبی خواند و استشهاد می‌کند به شعر ابن کمال وزیر که گفته است:

چلبی لکده بگم مدخلی یو قدر نسیگ
علمه متصف اولان کیشی اولور چلبی

آقاجان من، نسب در کار چلبی مدخلیت ندارد؛ هر که متصف به علم باشد چلبی اوست. در سفرنامه ابن بطوطه که در سال ۷۲۹ (یعنی هفده سال پس از وفات سلطان ولد) به بلادالروم سفر کرده بود با چند چلبی آشنا می‌شویم که برخلاف نظر ابوالسعود از طایفه علما نبوده‌اند از جمله سلطان محمد چلبی امیرگل حصار و غازی چلبی امیر سینوب و عزالدین اخی چلبی که خانقاهی داشته و چنان‌که از اسمش پیداست از اخی‌های اهل فتوت بوده است. ابن بطوطه در معنی چلبی می‌گوید: «و تفسیره بلسان الروم سیدی»

مولانا هم چلبی را به صورت مترادف با سیدی آورده است.

دریغ دل بر جان را به مال میل بدی
و یا فریفته گشتی به سیدی، چلبی

کلمه چلبی بار دیگر در دیوان مولانا در دو بیت ملمع رومی (یونانی) آمده است:

کالی تیشی آینو سوای، ای افندی چلبی
نیم‌شب بر بام مایی تا که را می‌طلبی

اسکلیفیس چلبی انبا اپیسو ایله ذو

سردهی کن یک زمانی زان که شیرین مشربی

همین دو بیت با اندک تفاوتی در غزلی دیگر نیز تکرار شده است. باز کلمه چلبی را هم‌راه با کلمه چلب در دو بیت ملمع ترکی از دیوان مولانا می‌یابیم:

چلبی درقیمو درلک چلبا گل نه گزرسن

چلبی قُللرون اِسْتَر چلبی نه سزرسن

نه اُغردر نه اُغردر چلب اُغزندن قِغرمق

قُولغن آچ قُولغن آچ بله کم آنده دَگرسن

کلمه چلب دوبار در *ابتدا/نامه* سلطان‌ولد و سه بار در *دیوان* غزلیات او آمده است.

سلطان ولد یک غزل پانزده بیتی هم دارد که عبارت چلبی بیزی اونوتما (ارباب ما، ما را فراموش مکن) پانزده بار به عنوان ردیف در آن تکرار شده است. بعد از مولانا چلبی‌های بسیار از اهل علم و ادب در بلاد روم شهرت پیدا کردند، مانند عاشق چلبی، کاتب چلبی، اولیا چلبی صاحب سیاحت‌نامه مشهور و غیره. اما از قرن یازدهم به بعد عنوان چلبی

اندک اندک متروک شد و افندی که یک واژه یونانی است، جای آن را گرفت. با این وجود هنوز در متصرفات سابق عثمانی مانند مصر و لیبی و سوریه و عراق خانواده‌هایی سرشناس به نام چلبی یا شلبی وجود دارند.

چنان که اشاره کردیم کلمه چلبی در میان اصحاب مولانا، آن جا که مطلق و بدون قرینه صارفه استعمال شود، مراد از آن حسام‌الدین است، ولی نکته درخور توجه این است که مولانا - چه در مثنوی و چه در مکتوبات - حسام‌الدین را با القاب و عناوینی بسیار فخیم چون «ملک المشایخ، امین القلوب، امام الهدی، جنیدالزمان، ابویزیدالوقت، مفتاح خزاین العرش» می‌خواند، اما کلمه چلبی را جزو القاب او نمی‌آورد مگر یک جا از مکتوبات که آن هم از قول و زبان دیگران است نه از قول و زبان خود: «صدبار گواه گرفتم خلق را و خالق را که هرچه آن مخدوم اندیشد منتهای اندیشه من است و هرچه بفرماید و خطاب کند خلاصه خطابات من... هرچه شما فرمایید هر که گوید که مولانا نگفته است چلبی می‌گوید غرامت دارد.»

معلوم می‌شود چلبی اصطلاح عوام‌الناس بوده است که مولانا خود از بکارگرفتن آن در مورد حسام‌الدین ابا داشته است. در هر حال با صرف نظر از این که اصل کلمه را رومی بدانیم یا ترکی، قول ابوالسعود در معنی چلب و چلبی قابل قبول می‌نماید. ملمع ترکی مولانا هم مؤید همین معنی است. در آن دوبیتی که نقل کردیم چلب به مفهوم رب و اله و چلبی به مفهوم ربانی و الهی بکار رفته است.

رساله سپهسالار بر یک مقدمه و سه قسم طرح‌ریزی شده است. قسم اول مشتمل بر اسناد خرقه و تلقین سلطان‌العلماء پدر مولانا است و قسم سوم اختصاص دارد به اصحاب صحبت مولانا، با این توضیح که قسم دوم خود مشتمل بر سه فصل است. فصل اول و دوم مشتمل بر ذکر تاریخ ولادت و مدت عمر و ذکر اساتید و تلقین مولانا که بسیار فشرده و مختصر است. اما فصل سوم این رساله مفصل‌ترین و پربارترین بخش‌های رساله است که سیرت مولانا را در تحصیل و ریاضت و نماز و روزه و التزام به آداب شرع بیان می‌کند و آن‌گاه بر حالات و تجارب درونی و مقامات وی در مراتب عرفانی چون عشق و وجد و سکر و استغراق و خوف و رجا می‌پردازد و سپس شمه‌ای از مذاق و مشرب مولانا را در آن چه اصطلاح ارباب عرفان، علم توحید و اتحاد نامیده می‌شود باز می‌گوید و سرانجام می‌کوشد تا شیفتگی مولانا را به سماع و شعر که پس از پیوستن با شمس تبریزی حاصل شد، توجیه و تبیین کند. این بحث‌ها برای شناخت شخصیت مولانا و فهم درست مسلک و مرام وی اهمیت فوق‌العاده دارد و دست‌کم ما خوانندگان امروزی را با برداشت‌هایی که اصحاب گزین مولانا از رفتار و کردار وی داشتند آشنا می‌سازد و تصویری از چهره مولانا، آن‌سان که در آینه ذهن آنان جلوه‌گر

بود در اختیار ما می‌گذارد. سپهسالار جابه‌جا فراز و نشیب گزارش حالات خداوندگار را با گزیده‌های بسیار مناسب از کلام خود او چاشنی می‌دهد. در رساله مجموعاً ۵۸ بیت از مثنوی و ۲۰۶ بیت از دیوان کبیر نقل شده است. تسلط گزارش‌گر بر سروده‌های مولانا و انتخاب بجا و دقیق شواهد و ذوق و سلیقه‌ای که در تطبیق پیام شعر با مضمون روایت بخرج می‌دهد شگفتی‌آور است و مایه‌تأسف است که حق رساله از این لحاظ مغفول افتاده است. توضیحات سپهسالار در خصوص پاره‌ای از امهات مباحث عرفانی، بویژه مبحث توحید و اتحاد و فرق میان آن‌ها، حاوی نکات دقیق و تأمل‌انگیز است و نگرش خواص اصحاب و پروردگان مکتب مولانا را نسبت به این مقولات روشن می‌سازد. منقولات سپهسالار از غزلیات مولانا جزو کهن‌ترین روایت‌هاست، چه کهن‌ترین نسخه دیوان که در دست داریم مورخ به ۷۰۳ هـ. ق است و ما اگرچه تاریخ دقیق تألیف رساله را نمی‌دانیم لیکن اگر حدس ما دربارهٔ تقدم رساله بر *ابتدائنامه* صائب باشد، تاریخ تألیف رساله به جلوتر از ۶۹۰ هـ. ق - که تاریخ نظم *ابتدائنامه* است - می‌افتد. قدیم‌ترین نسخه رساله سپهسالار که بنظر ما رسیده، جزو مجموعه شماره ۲۱۱۱ موزه قونیه است که تاریخ کتابت ندارد، لیکن یادداشت‌هایی به تاریخ ۷۶۲ و ۷۶۹ و ۷۸۸ در اوراق آن مجموعه نشان می‌دهد که کتابت نسخه در اوایل قرن هشتم یعنی اندک زمانی پس از تألیف آن صورت گرفته است.

پی‌نوشت

۱. باب چهل و یکم قابوس‌نامه در آیین و شرط سپهسالاری است که با این عبارت آغاز می‌شود: «اگر سپهسالار شدی با لشکر محسن باش...».
۲. هم‌چنان که لقب سپهدار و سپهسالار در دوران قاجار نیز دلالتی بر سابقهٔ سربازی و سپاهی‌گری صاحب لقب ندارد. آخرین سپهسالار نام‌دار عهد قاجار حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم است که صدراعظم ناصرالدین شاه بود و مسجد و مدرسه سپهسالار نام وی را ماندگار ساخته است.
۳. Smirnov
۴. Foy
۵. مراجعه شود به مقاله مجدوت منصور اوغلو در بیست و سومین کنگرهٔ خاورستان در کمبریج (اوت ۱۹۵۴) زیرعنوان:
"On some Titles and Names in Old Anatolian Turkish"
6. Celebi Kelimesi Hakkinde Abü s-süd'a Atfedilen Bir Fetua, Turk Dili Arastirmalari bulletin 1954.
7. Ettore Rossi.